روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۶۶ ■ شماره ۱۴۲ دوره جدید ■ دوشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۸۹ ■ ۱۱ شوال ۱۴۳۱ ■ ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۰

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - **نمابر:** ۸۸۶۷۷۴۶۹

توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰

امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق

چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷** - ۶۶۸۲۲۳۴۶

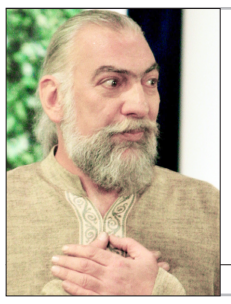

محمد سریر: سکوت پرویز مشکاتیان در اواخر عمر معنادار بوده است

ایلنا: بزرگداشت پرویز مشکاتیان (آهنگساز و نوازنده سنتور) ۲۷ شهریور در حالی در تالار وحدت برگزار شد که در این برنامه چهره‌های شاخصی مانند شجریان، ناظری، شفیعی‌کدکنی، سیمین بهبهانی و... حضور داشتند. در ابتدای برنامه محمد سریر اعلام کرد سکوت پرویز مشکاتیان در اواخر عمر معنادار بوده است. در ادامه محمدرضا درویشی گفت: یک سال از رفتن پرویز مشکاتیان می‌گذرد اما نه‌تنها این رفتن را نتوانستیم باور کنیم بلکه همیشه صدای ساز وی در گوش‌هایمان است. درویشی درباره بخش دوم زندگی مشکاتیان این‌گونه سخن گفت: تشکیل گروه عارف یک سال قبل از انقلاب زیر نظر هوشنگ ابتهاج از دیگر کارهای شاخص مشکاتیان بود.

تهران : اذان ظهر ۱۲:۵۸ اذان مغرب ۱۹:۲۳ اذان صبح فردا ۵:۲۷ طلوع آفتاب ۶:۵۱

آخر

نام‌ها و نامگذاری

پرسش از فرهنگ

ناصر فکوهی
fakouhi@yahoo.com

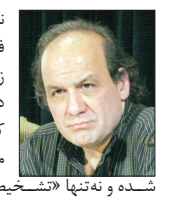

نام و نامگذاری از مهم‌ترین فرآیندهایی هستند که در نظام زبان به مثابه نظامی شناختی وجود دارد، زیرا به انسان امکان می‌دهند که از طریق طبقه‌بندی اشیا و مفاهیم آنها وارد نظام‌های رده‌بندی شده و نه‌تنها «تشخیص» صوتی و تصویری آنها (از طریق صدای ملفوظ و نوشتار قابل رویت) در کنار تصویر واقعی یا نماد آن شیء و مفهوم، تسهیل شود، بلکه همچنین امکان می‌دهند که از طریق نام زبان‌شناختی بتوان آن شیء یا مفهوم را «ثبت»، «نگهداری» و پردازش فکری کرده یا در ساختارهای تحلیلی و زنجیره‌های زبانی به کار برد. از این‌رو هر چند نام‌ها، بنا بر نظریه‌هایی که بیشترین اجماع درباره آنها وجود دارد، صرفاً ابزارهای قراردادی در زبان‌ها هستند تا بتوان دستگاه نمادساز زبان را کارا کرد، اما در عمل به دلیل درونی شدن در نظام ذهنی، بسیار فراتر از این قرارداد رفته و به گونه‌ای رابطه‌ای تقریباً تفکیک‌ناپذیر میان آن شیء با نامش ایجاد می‌کنند که به شدت دیالکتیک است و هر تغییری در یکی را بر دیگری موثر می‌کند. هم از این‌رو، در نظام‌های اجتماعی نام و نامگذاری جزء سیاست‌هایی است که جامعه برای ایجاد انسجام و تداوم خود به کار می‌برد و طبعاً ابزاری است کنترل‌شده، ساختارمند و ساختاردهنده و باز به همین دلیل است که هیچ نظام هژمونیک قدرت از ساده‌ترین و غیرکاراترین آنها تا پیچیده‌ترین و کاراترین آنها را نمی‌توان یافت که به شدت متمایل به کنترل فرآیند نام‌ها و نامگذاری‌ها نباشد. در جوامع باستانی و در جوامع موسوم به «ابتدایی»، نظام اجتماعی به شیوه‌های گوناگونی بر نظام نامگذاری تاثیر می‌گذارد. برای مثال، در جوامع گروه دوم، عموماً ما با نظام‌های توتمی سر و کار داریم. به این معنا که انسان‌ها و تجمع‌های انسانی، خود را «متعلق» به یک گروه غیرانسانی (یک جانور، یک گیاه، یک شیء و...) می‌دانند و نامگذاری‌ها را بر اساس این تعلق سامان می‌دهند. در جوامع باستانی، نظام‌های خویشاوندی، که می‌توانند توتمی باشند یا نه، باز هم از طریق نامگذاری تلاش می‌کنند انسجام خود را حفظ کرده و تحول خود را سازماندهی کنند.

در این جوامع گاه ما با نامگذاری بر اساس نظام‌های کاستی روبه‌رو بوده‌ایم که تقریباً همان نظام‌های حرفه‌ای اما بسته بوده‌اند. این نامگذاری با محدودیت‌های اجتماعی بسیار زیاد دیگری نیز از جمله در نظام همسرگزینی همراه بود، به صورتی که فردی که به یک کاست تعلق داشت درون همان کاست می‌توانست زوج خود را بیابد؛ نظامی که هنوز در هند باقی است. در بسیاری از جوامع انسانی که نظام‌های پدرسالار حاکم بوده و هستند، نامگذاری‌ها بر اساس تبار پدری انجام می‌شد و این امر تا امروز هنوز بقایای خود را نشان می‌دهد، به صورتی که «زاده»، «داد»، «داده»، «پور» در فارسی، «بن» و «ابن» در عربی، «اوغلی» و «وردی» در آذری و ترکی، «یان» در ارمنی، «سون» و «سان» در زبان‌های اروپایی و... برخی از پیشوندها یا پسوندها و اجزایی هستند که تبار پدری (و گاه تباری مقدس) را برای فرزند ایجاد می‌کنند و به این ترتیب فردی را از فرد دیگر جدا می‌کنند. نظام‌های نامگذاری، در جوامع انسانی درباره انسان‌ها و سایر پدیده‌ها، در بسیاری موارد با مناسک زیادی نیز همراه هستند که به این امر جنبه عمومی‌تری می‌دهد.

اعلام عمومی نام، فرد را رسماً در قالب آن نام جای می‌دهد و تغییر نام دیگر جز با هزینه‌های اجتماعی گوناگون امکان‌پذیر نیست. دولت‌های ملی از ۲۰۰ سال پیش در فرآیند عمومی به دست گرفتن کل جامعه و کنترل عمومی تمام سازوکارهای آن، تلاش کردند نظام نام‌ها را نیز به‌طور کامل به تصاحب خود دربیاورند. به‌گونه‌ای که نهادهای «ثبت اسناد» و «صدور شناسنامه» و «کارت شناسایی»، موجودیت طبیعی و حتی اجتماعی فرد را به موجودیت «اسنادی» او وابسته کردند و فرد یا هر پدیده دیگر و حتی گاه بسیاری از مفاهیم دیگر نیز تا زمانی قادر بودند به صورت واقعی موجودیت خود را نشان دهند که این موجودیت، دارای قابلیت «استنادی» می‌بود، یا به عبارت دیگر به صورت نهادینه و در چارچوب نظام قدرت «تثبیت» و «تایید» شده بود. حتی نظام‌های دانشگاهی برای مثال نظام‌های «علمی استناد» از این قاعده مستثنی نبودند. «انحراف»کنندگان از این نام‌ها نیز به صورت‌های مختلف تنبیه می‌شدند، چنانچه مفهوم «جعل عنوان» یا «نام» دارای معنایی کاملاً روشن در این زمینه است و به معنی استفاده از «هویت دیگری» به جای هویت خود است. جامعه مدرن به خصوص این امر را تحمل نمی‌کند، زیرا چنین فرآیندی تمام نظام‌های کنترل و دسته‌بندی و انسجام و برنامه‌ریزی و ساختارمندی و ساختاردهندگی آن را زیر سوال می‌برد. آزادترین جوامع انسانی نیز در این زمینه نمی‌توانند از حدی فراتر روند، و این حد، حد شفافیت نظام است، یعنی آنکه هر فردی بتواند مرزهای «خود» و «دیگری» را کم و بیش به صورت روشنی تشخیص داده و همچنین مفاهیم و اشیا را با نام‌های تقریباً یکسانی درک کند. تغییر نام اگر هم ممکن باشد، باید قابل «توجیه» بوده و از فرآیندهای هژمونیک و نهادینه عبور کند.

رمزها و نشانه‌ها: **درباره عکس‌های جدید جانی دپ و کی ریچاردز**

بازی سمبل‌ها و نمادها

محمد ضیمران

جانی دپ ۴۷ساله هنرپیشه معروف و کی ریچاردز گیتاریست گروه رولینگ‌استون که سالمندتر از جانی دپ است و ۶۷ سال سن دارد، هر دو با کلاه‌های یک مدل اما لباس‌های متنوع در این چند تصویر ظاهر شدند.

جانی دپ پیراهنی چهارخانه با یقه کاملاً باز و زیرپوش آبی، شلوار جین کهنه و کفش‌های مشکی با دسته‌کلیدی آویزان بر روی شلوار و دستمالی به رنگ پیراهن، پشت شلوار آویزان کرده و دو گردنبند کوچک و بزرگ به گردن خودش آویخته و عینکی که شیشه‌های آن بسیار روشن و چشم‌های خیره او از پشت شیشه عینک دیده می‌شود. جانی دپ با هیکلی تقریباً رو به جلو خم‌شده اما کی ریچاردز در حالی که شق و رق ایستاده با همان نوع کلاه اما با کت و شلوار سیاه‌رنگ با پیراهن روشن و کفش سبزرنگ روشن با سیگاری زیر لب اما عینکی بس تیره به طرف بالا و چهره چروکیده خود، در حالی که با یک دست به سمت پایین آویخته و دست دیگر به سمت روبه‌رو قرار گرفته و چوب‌دستی نیز در دست کشیده خود پنهان کرده دیده می‌شود. جانی دپ ریش‌های خود را به گونه‌ای نامرتب رها کرده اما کی ریچاردز با صورتی تراشیده، چروک‌های چهره را به وضوح نمودار کرده است. عکس‌های دیگر هم با جزیی اختلاف دارای همین نقش‌مایه‌ها و ژست‌های دیگر ملاحظه می‌شود. در این تصاویر ما به وضوح محور همنشینی و جانشینی را در نشانه‌های آشکار ملاحظه می‌کنیم. همنشینی دو چهره معروف و جانشینی لباس‌ها با رنگ‌های تقابلی. در واقع مناسبت سن و سال این دو و پوشیدن لباس آنها دارای دلالت‌های صریح و ضمنی است.

در این تصاویر رمزگان نحوی (دستوری) به گونه‌ای واژگون تجسم پیدا کرده. بازی دلالت‌ها در این تصاویر حائز اهمیت است. در اینجا نماد یا سمبل نقش دلالتی عمده‌ای را ایفا می‌کند. گفتنی است که در زبان یونانی واژه symbol از ریشه sumbolos به معنای کنار هم قرار دادن و جمع کردن مشتق شده و نیز به معنای مقایسه کردن هم به کار می‌رفته. در قرن‌های سوم و چهارم میلادی سمبل به معنای بیان ایمان و اعتقاد مذهبی مورد استفاده بوده است. در قرن‌های ۱۳ تا ۱۶ سمبل به معنای اعلام و بیان موضع و ایدئولوژی به کار می‌رفته و گاهی به معنای کنش و رفتار معنوی و عرفانی هم بوده است. در اوایل قرن بیستم پرس نشانه‌شناس معروف معاصر سمبل را به معنای انگاره‌ای به کار برد که در آن دلالت‌کننده به هیچ روی به مدلول یا دلالت‌شده شباهتی ندارد. در این تصاویر موقعیت این دو چهره معروف هیچ مناسبتی با لباس پوشیدن و ژست آنها در این عکس‌ها ندارد. و همین امر خود قابل تامل است. و آدمی را به فکر وامی‌دارد. در این تصاویر، «حیث التفاتی» یا «قصدیت» در فرآیند نشانه‌پردازی نقش موثری ایفا می‌کند. بعضی از بینندگان تصور می‌کنند جانی دپ هرچه گیرش آمده می‌پوشد اما به هیچ وجه چنین نیست. او با تامل خاص این هیئت را که موجد دلالتگری خاصی است برگزیده است و کی ریچاردز نیز همراه با او در این تصاویر ظاهری کاملاً حساب‌شده و متضمن رمزگان خاص را به وجود آورده است. در واقع در این تصاویر فرآیند نشانه‌شناسی مولفه‌های عقلی، استعلایی و متعارف را درهم آمیخته و زمینه بازی نمادها یا سمبل‌ها را به گونه‌ای خلاق فراهم کرده است.

بازتاب: **برای جناب استاد مسعودخان کیمیایی**

ما برای دیدن تصویر دلهره فراوان کشیدیم

مازیار میری

استاد خطابتان می‌کنم چون باور دارم که نسل من و نسل قبل از من، از شما آموخته‌اند، چون تاثیرگذار هستید. استاد خطابتان می‌کنم، نه آقا؛ چون بی‌هیچ چشمداشتی از شما یاد گرفته‌ام و تصویر سال‌های دور، خلق شده شما مرا با سینما آشنا کرده است.

اما جناب استاد

در برنامه «هفت» و در گفت‌وگو با جناب آقای جیرانی مطلبی را فرمودید که امیدوارم فقط از عدم شناخت نسل جدید سرزمین‌تان ایران باشد، نه چیز دیگری. فرمودید ما یعنی شما، برای دیدن تصویر متحرک پول پرداخت می‌کردیم و نسل جدید آن را مجانی و آسان می‌بینند. جناب استاد مسعودخان کیمیایی یادتان هست سال‌های نه چندان دور، نسل من و نسل قبل از من برای دیدن همین فیلم‌های تاثیرگذار شما و دیگر اساتید تاثیرگذار بزرگ سینما، با چه تن‌لرزه‌ای هم پول پرداخت می‌کرد و هم دلهره‌های فراوان می‌کشید و برای نکشیدن جرمی برای دیدن تصویر متحرک خلق‌شده شما و دیگران، آن را در پستوی تاریک‌خانه‌ها نظاره می‌کرد، یادتان هست که داشتن یک نوار کوچک «بتاماکس» جرمی داشت به اندازه بزرگی خود سینما. آقای کیمیایی نسل من و قبل از من هزینه‌های بسیار داده است که چهار هزار و یک تومان شما در مقابل آن همه ترس و دلهره چیز بزرگی نیست. استاد بزرگوار من، هم‌نسلان من در شرایط بسیار بدتر، از شما و دیگر بزرگان یاد گرفته‌اند. نسل جدید سرزمین شما به سختی اما کوشا سینما را یاد گرفت و احترام شما و دیگر بزرگان را همچنان حفظ می‌کند، امیدوارم پاینده و با شناخت از من و ما یعنی نسل جدید سرزمین‌های ایران باشید.

مشق روز: **در حاشیه نشست رسانه‌ای مجید انتظامی**

لطفاً یقه ما را نچسبید

مهدی میرمحمدی

مجید انتظامی در نشست رسانه‌ای کنسرت سمفونی مقاومت گفت: «من از خبرنگاران گله دارم چون پوشش کنسرت‌های من نادرست است. آنها از قبل موضع می‌گیرند که آثار من سفارشی و دولتی است و روی ذهن مخاطب بازی می‌کنند و به حواشی می‌پردازند و ذهن مخاطب را گمراه می‌کنند تا از کار من استقبال نشود و خارجی‌ها هم از مطبوعات ایران استفاده کنند و اراجیف بنویسند.» (ایسنا، ۲۳ شهریور)

خبرنگاران چگونه باید بنویسند که پوشش خبری آثار آقای انتظامی درست باشد. مگر کار سفارشی کردن بد است؟ اگر بد است چرا وقتی یک ارگان دولتی به ایشان پیشنهاد نوشتن یک اثر را می‌دهد و تهیه‌کننده آن اثر می‌شود ایشان موافقت می‌کنند؟ اگر خوب است پس چرا خبرنگاران متهم می‌شوند که کارهای او را سفارشی و دولتی جلوه می‌دهند. خبرنگاران چه باید بکنند. یعنی اشاره نکنند به تهیه‌کننده و سفارش‌دهنده این آثار؟ اعلام مشخصات یک اثر اولین و ساده‌ترین وظیفه یک خبرنگار است.

ایشان در ادامه می‌افزایند: «من با کنسرت‌هایم توانستم شمع برگزاری کنسرت‌ها را در کشور روشن نگه دارم و کارهای من باعث شد، گروه‌های دیگر مجوز بگیرند و روزبه‌روز به موسیقی و این هنر مظلوم بها داده شد.» آقای انتظامی اشاره نکرده‌اند که در کدام دوره تاریخی کنسرت‌های ایشان چنین خدمتی به موسیقی ایران کرده است. ایران یکی از گران‌ترین کشورهای دنیا برای برگزاری کنسرت است. قیمت اجاره تالارهای غیرآکوستیک و غیراستاندارد و بدون امکانات شهر تهران بسیار گران‌تر از قیمت اجاره تالارهای پایتخت‌های کشورهای اروپایی است. در چنین شرایطی گروه‌هایی وجود دارند که با سرمایه خصوصی دست به ریسک می‌زنند. گاهی حتی یک گروه بزرگ را روی صحنه می‌آورند. با انواع مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کنند که آقای انتظامی به خاطر برخورداری از تهیه‌کننده دولتی با آنها روبه‌رو نمی‌شود. حالا آقای انتظامی مدعی است که حضور و حیات این گروه‌ها به دلیل حضور و اجرای کنسرت‌های ایشان است؟

کسی به ایشان ایراد نگرفته است که چرا سفارش می‌پذیرند. انتخاب حق ایشان است اما اعتراض ایشان به اینکه چرا کارهایشان سفارشی خطاب می‌شود کمی دور از واقع‌بینی است. کارهای ایشان سفارشی خطاب می‌شود چون سفارش‌دهنده آن مشخص است. چون سفارش‌دهنده و تهیه‌کننده برای این آثار نشست رسانه‌ای برگزار می‌کند. این آثار سفارشی خطاب می‌شود چون سفارش‌دهنده دوست دارد و حق دارد که در کنار کار بایستد.

سفارشی خطاب شدن آثار ایشان فقط یک واقعیت است. اما ایشان به گونه‌ای برخورد می‌کنند که انگار موسیقی سفارشی نوشتن ایراد دارد. البته هستند هنرمندانی که اعتقادی به سفارش گرفتن از ارگان‌ها و مدیران ندارند. عده‌ای هم هستند که این کار را طبیعی و منطقی می‌دانند اما اینکه کسی سفارش برای خلق کردن قبول کند اما از سفارشی خطاب شدن آن آثار برآشفته شود، می‌شود برخورد دوگانه. هنرمندی که سفارش قبول می‌کند آثارش سفارشی خطاب می‌شود. نوع برخورد جامعه هنری و مخاطبان را هم با این آثار خبرنگاران مشخص نمی‌کنند. آنها فقط اطلاع‌رسانی می‌کنند که فلان کار به تهیه‌کنندگی فلان اداره یا فلان شخص در فلان تاریخ به مناسبت فلان روز اجرا خواهد شد. به همین سادگی. لطفاً یقه ما را نچسبید.

دغدغه روشنفکری: **از ترجمه «امریکا» تا «بازی در سپیده‌دم»**

حکایت من و کلاسیک‌های آلمانی

علی‌اصغر حداد

این روزها همچنان می‌خوانم و از میان این خواندن‌ها برخی را برای ترجمه در آینده نزدیک کنار می‌گذارم. اما حاصل همه این خواندن‌ها شده است علاقه دوچندان و بیشتر من به کلاسیک‌ها و داستان‌نویسان متقدم‌تر اروپایی. راستش حتی در میان نویسندگان نسل جدید آلمان هم هنوز با اثر شگفت‌انگیزی روبه‌رو نشده‌ام، آن هم ادبیات آلمان که اینقدر به واسطه متقدمانش از غنا و عمق برخوردار است. همچنان به نظرم خواندن کلاسیک‌ها و نویسندگان یک نسل قدیم‌تر پر از جاذبه است. آنها حرفی برای گفتن دارند؛ حرفی فراتر از روزمرگی که به جهان امروز ما می‌آموزد و کاربرد دارد. به هر حال بخشی از ماجرا هم به سلیقه برمی‌گردد. ترجمه قصه‌های امروزی‌های ادبیات اروپا لابد با سلیقه مترجمان جوان سازگار است، ما که فعلاً به ادبیات کلاسیک علاقه‌مند مانده‌ایم. از میان قصه‌های همین حال و هوا، این روزها رمان «امریکا»ی فرانتس کافکا را در دست انتشار دارم، بالاخره این رمان موفق به دریافت مجوز شده است و به زودی نشر «ماهی» این کتاب را روانه بازار می‌کند. «بازی در سپیده‌دم» کتاب دیگری است که به نشر «نیلوفر» سپرده‌ام و این اثر هم مجوز دریافت کرده است. «بازی در سپیده‌دم» نوشته «آرتور اشنیتسلر» در واقع دو نوول بلند است که از مدت‌ها پیش در فکر ترجمه‌شان بودم. اشنیتسلر از نویسندگان اهل اتریش است و رمان‌هایش به دلیل جنبه روانشناسانه‌شان در اروپا از شهرت زیادی برخوردارند، در واقع او را به «فروید» نزدیک می‌دانند و منتقدان معتقدند او همان کاری را که فروید در عرصه علم انجام می‌دهد به حوزه ادبیات آورده است. در میان این رمان‌های کلاسیک از چندی پیش در فکر ترجمه کاری از «هرمان هسه» هم بودم که دست آخر رمان «کلاین و واگنر» را از او انتخاب کردم که هنوز مجوز ندارد. «کلاین و واگنر» هم رمانی است با جنبه‌های روانکاوانه. هسه در این اثر شخصیت اول غریبی خلق کرده است؛ فردی با درونیات شیطانی که جدال‌های درونی بسیاری دارد. این اثر در زمان حیات هرمان هسه هم لقب یکی از بهترین‌های کارنامه او را گرفت و منتقدان آلمانی آن را نقطه عطف داستان‌نویسی هسه لقب دادند. حالا هم مشغول ترجمه کتاب قطوری با عنوان «ادبیات و انقلاب» هستم. «یورگن روله» نویسنده و منتقد آلمانی در این اثر به بررسی آثار و شرح حال نویسندگانی پرداخته است که همگی به نوعی از یک دیدگاه اجتماعی برخوردارند و بیشترشان برخاسته از مکتب چپ هستند؛ نویسندگانی همچون شولوخف، ماکسیم گورکی و ولادیمیر مایوکوفسکی و... بررسی ادبیات از این جنبه در عرصه نقد ادبی جذاب است و فکر می‌کنم برای خواننده فارسی‌زبان خالی از لطف نیست. کتاب‌های دیگری را هم کنار گذاشته‌ام که قصد دارم یک به یک برای ترجمه‌شان دست به کار شوم، از جمله در میان همین کلاسیک‌های آلمانی‌زبان قصد دارم سراغ نویسنده‌ای به نام «روبرت والدز» بروم که با رمان «دستیار» تاثیر غریبی بر نویسندگان بعد از خود گذاشت. بسیاری معتقدند «کافکا» هنگام نوشتن رمان «محاکمه» تحت تاثیر رمان «دستیار» روبرت والدز بود و از این رمان به عنوان یکی از مهم‌ترین‌های آن دوره یاد می‌کرد. فعلاً این ماجرای من است و کلاسیک‌ها، تا ببینیم که چه پیش می‌آید.

دردل‌های غیررسمی: **با فرهاد توحیدی خاطره‌ها دارم**

جشن خانه سینما و بشکه برف

جهانگیر کوثری

پنجشنبه‌شب خانه سینما استقلال صنفی خود را با یک ارکستر مردمی و اهالی سینما به گوش ایران و شاید هم جهان رساند. نه شعاری در کار بود و نه دخالتی در امر سینما. همه آمده بودند برگزیدگان خود را ببینند. انصافاً بهترین دوره جشن خانه سینما بود. جوایز و برگزیدگان چون همیشه مخالف و موافق داشت اما نظم در اجرا و متانت مدیریت جشن و پرهیز از شعار (به جز چند مورد که اصغر فرهادی عنوان کرد) کاملاً حساب‌شده و صنفی بود. اجرای برنامه در سادگی هنرمندانه فرهاد آئیش و همسرش مائده طهماسبی به کیفیت جشن افزوده بود و مهران رجبی با تکه طنزهای موجز خود خستگی را از حاضران گرفته بود. هر کس آمد بنا بر سلیقه خود حرفی زد و سخنی گفت و درشت‌ترهای جشن بنا بر موقعیت خود درشت‌تر سخن گفتند. خاله شادونه هم نامه خواهرش را خواند و باران و نگار، دنیای پرشوق و شعف خود را داشتند. نظام کیایی هم شاهنامه فردوسی را به نام صنف خود به ثبت رساند و حسین ترابی با ادبیات طنزگونه خود به حساب بعضی‌ها رسید. همه در یک جمله مشترک بودند؛ «من عضو خانه سینما هستم.» آن روزها که محمد بهشتی و فخرالدین انوار نطفه خانه سینما را بستند ما هم بودیم از اعضای موسس و خادمین اولیه. بهشتی و انوار دولتی‌هایی بودند که صنفی فکر می‌کردند.

۱۴ سال جشن خانه سینما را تحت فشارها و موانع بسیار انجام دادیم. هر دری را که به رویمان بستند از در دیگر وارد شدیم. دولتی‌های سینما هم طی این سال‌ها به ما پیوسته‌اند؛ عسگرپور، صانعی‌مقدم، منوچهر محمدی و ... که اتفاقاً از حسن کار است و تحسین‌برانگیز. مهدی عسگرپور روحیه سازگارانه ندارد و اگر بگوید هستم، می‌ماند حتی اگر در نهایت به زیانش باشد. او در این سال‌ها مردانه مانده و خانه سینما را رها نکرده است. تمام این مطالب را گفتم تا به این نقطه برسم. در مراسم جشن سینما هر کس از باب دفاع از صنوف سینما در پشت میکروفن آزاد جشن سخنی گفت. من به اتفاق مسعود بهنام جایزه بهترین جلوه‌های ویژه بصری را دادیم. چند شوخی هم کردیم. من و فرهاد توحیدی ۳۷ سال است با هم رفاقت داریم و جدا از همکلاسی‌های یکدل، دوستی و زندگی‌مان خیلی از سال‌ها با یکدیگر گره خورده است. فرهاد و هوشنگ گلمکانی، شهاب عادل، حسن ملکی، امیر سلیمانی، مجید وزیری و... دوستان دوران سخت زندگی من بوده‌اند. با فرهاد خاطره‌ها داریم. این بچه شمال جگر شیر دارد. ۱۸ساله بود که دانشجو شد اما بار فرهنگی کلاس بر دوشش بود. من سینما را با فرهاد شناختم و او در همان ۱۸سالگی در اولین فیلم کوتاه من نقش یک پیرمرد ۷۰ساله را بازی کرد؛ «شکوفه ناز و درخت کهن». نقش مقابلش را فرانک صارم اینانلو بازی می‌کرد که نمی‌دانم کجاست و چندتا بچه دارد. شهاب عادل عکس می‌گرفت و رضا نبوی فیلمبرداری می‌کرد. در شب جشن، من با همان طنز همیشگی گفتم: جشن به این بزرگی چرا دبیری به این کوچکی دارد!... بقیه جمله‌ام را بنا بر دلایلی نگفتم. حقیقتش نمی‌خواستم شعار بدهم، اما بقیه جمله یا بهتر است جمله کامل را بگویم و بنویسم «جشن به این بزرگی چرا دبیری به این کوچکی دارد که بشود به راحتی کتکش زد و با یک گونی خالی برنج بردش.» من که خوب می‌دانم این بچه شمال چه جگری دارد، می‌دانم که در همان زمان جوانی هم زیاد «نه» می‌گفت و با هر کسی و هر دستوری راحت کنار نمی‌آمد. آن شب جشن من نیمی از جمله‌ام را گفتم و مطمئن بودم به عنوان عضوی از خانه سینما دوست دیرینه‌ام و رفیق دوران تحصیل بقیه جمله مرا می‌گیرد و درک می‌کند. اما کاسه‌های داغ‌تر از آش طاقت نیاوردند وگرنه او خوب می‌داند من کیستم و درباره او چگونه فکر می‌کنم. هوشنگ گلمکانی بهتر می‌داند من، هوشنگ و فرهاد را چگونه از توی بشکه برف بیرون آوردم تا یخ نزنند!؟ تمام.

گزارش آخر: **آنتونی هاپکینز در قامت ارنست همینگوی ظاهر می‌شود**

قصه پیرمرد و دریا به روایت هالیوود

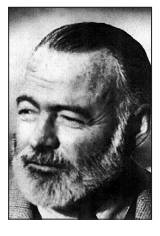

آنتونی هاپکینز در قامت «ارنست همینگوی» جلوی دوربین «اندی گارسیا» بازی می‌کند. این فیلم قرار است در ماه دسامبر راهی سینماهای امریکا شود و به احتمال زیاد واکنش‌های متفاوتی را در عالم سینما و ادبیات به دنبال خواهد داشت. اندی گارسیا این فیلم را با عنوان عجیب «همینگوی و فوئنتس» می‌سازد. اندی گارسیا سال‌های سال است که شیفته داستان‌های همینگوی است و بارها از این آرزوی دیرینه حرف زده بود. او فیلمنامه این اثر را با همکاری «هیلاری همینگوی» نوه این نویسنده نوشته و رضایت خانواده او را کاملاً جلب کرده است. در کنار هاپکینز که در نقش همینگوی ظاهر می‌شود، گارسیا نیز نقش‌آفرین یکی از شخصیت‌ها خواهد بود. این فیلم حول محور دو دهه آخر زندگی همینگوی می‌چرخد. هسته اصلی داستان درباره زندگی همینگوی و سال‌های آشنایی او با همسر سومش «جرجیا» و سال‌هایی است که همینگوی در کوبا زندگی می‌کرد و رمان «پیرمرد و دریا» را نوشت. اندی گارسیا بازیگر و کارگردان کوبایی مدت‌ها بود در فکر ساختن فیلمی از همینگوی که سال‌ها در کوبا زندگی کرد، به سر می‌برد. اندی گارسیا که هاپکینز را برای ایفای نقش همینگوی برگزیده او را از هر نظر مناسب بازی در این نقش می‌داند و معتقد است این بازیگر پرقدرت از هر نظر توانایی ارائه شخصیت محکم همینگوی و دغدغه‌های روحی او را دارد. اندی گارسیا با دوستان همینگوی در روزگاری که در کوبا زندگی می‌کرد دیدارهای زیادی انجام داده است. او در گفت‌وگو با هالیوودریپورتر گفته است: «این فیلمنامه کار پشت‌میزی نیست و تمام تلاش ما بر این بود که موقع نوشتن فیلمنامه بیشتر از هر چیز روی واقعیت‌های زندگی همینگوی تکیه کنیم، خوشبختانه هنوز آدم‌های زیادی زنده هستند که در آن سال‌ها همینگوی و همسرش را دیده‌اند و با آنها معاشرت داشتند.» پس از سال ۱۹۴۰ زمانی که ارنست همینگوی به همراه همسر سومش مارتا گلهورن در کوبا زندگی می‌کرد، قایقرانی و ماهیگیری تفریحات اصلی او به حساب می‌آمدند. زندگینامه‌نویسانی که در مورد زندگی و آثار همینگوی نوشته‌اند همگی همداستان‌اند. شخصیت «پیرمرد» در داستان «پیرمرد و دریا» دست‌کم در برخی موارد برگرفته از شخصیت واقعی یک ماهیگیر کوبایی به نام گرگوریو فوئنتس است. همینگوی هنگام اقامت در کوبا فوئنتس را برای نگهداری و محافظت از قایق خود «پیلار» استخدام کرده بود و بعدها بین او و پیرمرد ماهیگیر پیوندهای دوستی محکمی ریشه گرفت. فوئنتس تقریباً ۳۰ سال، حتی وقتی همینگوی در کوبا زندگی نمی‌کرد، ناخدایی «پیلار» را بر عهده داشت. فوئنتس در سال ۲۰۰۲ در اثر ابتلا به سرطان در ۱۰۴سالگی درگذشت. وی پیش از مرگ، «پیلار» را به دولت کوبا هدیه کرد. فوئنتس بی‌سواد بود و هرگز نتوانست پیرمرد و دریا را بخواند.

من و گربه

کرگدن‌نامه

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

یک امروز به من اجازه بدهید تا از انبوه خبرهای روز - اعم از سیاسی و فرهنگی و اقتصادی - فاصله بگیرم و سر یک درددل شخصی را باز کنم. قول می‌دهم همین یک امروز باشد و این شخصی‌نویسی‌ها تکرار نشوند. می‌دانم که وقتی در مملکت این همه خبر است، صورت خوشی ندارد که بی‌اعتنا به همه آنها درباره گربه‌ای بنویسم که دو روز و دو شب است که آرام و قرار را از من و همسایگانم ربوده. در میانه این همه بحث و خبر داغ آیا زعمای «شرق» اجازه می‌دهند که من آزادانه و با آسودگی خاطر درباره هر آنچه دلم می‌خواهد بنویسم؟ قطعاً اجازه شما مقدم بر رای و نظر آنهاست و اگر شما رخصت بدهید، جواز آنها نیز صادر شده است.... حالا آیا واقعاً درباره «گربه» می‌خواهم بنویسم؟ از اینکه انسان موجود ضعیفی است، خیلی‌ها صحبت کرده‌اند و نمونه آورده‌اند. واقعاً یک پشه می‌تواند آرام و قرار را از آدم بگیرد و خوشی‌ها را زهرمار آدم کند. اصلاً بعضی حکما گفته‌اند که حضور پشه‌ها به یک اعتبار برای این است که باد عجب آدم‌ها فروکش کند و تکبر و تبخترشان فرو بریزد. طاغی‌ترین و متکبرترین دوپای عالم را خدای متعال با پشه‌ای از پا انداخت: «پشه‌ای را حکم فرمودم که خیز/ بادش اندر دیده خودبینی بریز». واقعاً اگر ما ناجوانمردانه از ویپ و اسپری و سم... بهره نگیریم، حشرات، زندگی را برایمان تلخ خواهند کرد. طاغی‌ترین و متکبرترین دوپای عالم را خدای متعال با پشه‌ای از پا انداخت: «پشه‌ای را حکم فرمودم که خیز/ بادش اندر دیده خودبینی بریز». واقعاً اگر ما ناجوانمردانه از ویپ و اسپری و سم... بهره نگیریم، حشرات، زندگی را برایمان تلخ خواهند کرد. نه فقط پشه‌ها که باقی موجودات روی زمین هم اگر پای تحدی بیفتد، می‌زنند پدر صاحب بچه آدم را درمی‌آورند. همین گ